



## توانا بود هرکه دانا بود -- ز دانش دل پیر برنا بود

انسانی که داناست به هر کاری هم تواناست , با دانش دل انسان پیر جوان می گردد

## به دانش فزای و به یزدان گرای -- که او باد , جان تو را رهنمای

ای انسان علم و دانش خود را بیشتر کن و به سوی پروردگار خود بیا . که او جان و دل شما را راهنمایی میکند

## بیاموز و بشنو ز هر دانشی -- بیابی ز هر دانشی , رامشی

از هر علم و دانشی بشنو و یاد بگیر , وقتی علم و دانش را پیدا کنی در آرامش هستی

## میاسای از آموختن , یک زمان -- ز دانش میفکن , دل اندر گمان

از آموختن علم و دانش لحظه ای آسوده و راحت نباش , و برای آموختن علم و دانش لحظه ای شکن کن

## چه ناخوش بود , دوستی با کسی -- که بهره ندارد ز دانش , بسی

دوستی با کسی که علم و دانشی ندارد بسیار بد و ناخوشایند است

## که بیکاری او ز بی دانشی است -- به بی دانش بر بیاید گریست

بیکاری آدم ها (مفید نبودن آدم ها) به خاطر نداشتن علم و دانش است , به حال انسانهایی که علم و دانش ندارند باید گریه کرد

## تن مرده , چون مرد بی دانش است -- که نادان به هر جای, بی رامش است

. انسان نادان مانند کسی است که مرده و جان ندارد و شخص نادان در هر جایی آرامش و راحتی ندارد

**شاهنامه و دوستی => شعر خود و دانش**